فهرست

[مقدمه 2](#_Toc85470703)

[نکته اول: تاریخی بودن این قاعده 2](#_Toc85470704)

[نکته دوم: ام القواعد بودن این قاعده 2](#_Toc85470705)

[روایات: 3](#_Toc85470706)

[روایت اول: 3](#_Toc85470707)

[روایت دوم: 4](#_Toc85470708)

[روایت سوم: 5](#_Toc85470709)

[روایت چهارم: 5](#_Toc85470710)

[روایت پنجم: 6](#_Toc85470711)

[روایت ششم: 7](#_Toc85470712)

[روایت هفتم: 7](#_Toc85470713)

[روایت هشتم: 7](#_Toc85470714)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

# موضوع: فقه روابط اجتماعی / اکرام و تحقیر

# مقدمه

بحث در اکرام و تکریم ازیک‌طرف و اهانت و اضلال از طرف دیگر بود. اکرام و تکریم به عنوانی اصلی در روابط اجتماعی مورد ترغیب قرارگرفته و اهانت و اضلال و تحقیر مورد نکوهش قرارگرفته است. به‌عنوان چهارمین مبحث از مباحث روابط اجتماعی این دو مقوله مطرح شد. ابتدا در فصل اول حکم اکرام و تکریم نسبت به دیگران و جزئیات و تفاصیل آن را باید از ادله استفاده کرد و حدود دلالت آنها را هم مشخص کرد. آنچه تابه‌حال موردبررسی قرار گرفت عبارت بود از دلالاتی که درآیات بود و بعد قواعد عامه بود که قاعده بر و احسان و اعانه بررسی شد. دلیل عقلی هم موردبحث قرار گرفت و پنجمین دلیل از ادله عامه رسیدیم به آنچه به‌عنوان قاعده طلایی اخلاق نامیده می‌شود که می‌گوید احبب لغیرک ما تحب لنفسک و اکره له ما تکره لنفسک. این از قواعد اخلاقی است که ما آن را به‌عنوان دلیل پنجم قراردادیم.

# نکته اول: تاریخی بودن این قاعده

عرض شد این نام که امروز بر آن اطلاق می‌شود جدید و غربی است. نام قاعده طلایی اخلاق که جدید است و از غرب آمده است. گاهی می‌گویند قاعده طلایی گاهی طرف ایجابی‌اش را قاعده طلایی می‌گویند و طرف سلبی‌اش را قاعده نقره‌ای یا سیمین می‌گویند. نام‌ها جدید است اما محتوا از قبل بوده هم در فهم عقلی وجود دارد هم در منابع دینی هست و ریشه‌دار است. آنچه برای خود می‌پسندی برای دیگران بپسند و آنچه برای خود نمی‌پسندی برای دیگران نپسند. روشن است که این‌یک قاعده واقعی است به معنای این‌که ام القواعد است و از دل آن انواع قاعده‌ها و دستورات دیگر استخراج می‌شود. به‌عبارت‌دیگر وقتی می‌گوییم آنچه برای خود می‌پسندی برای دیگران بپسند انواع افعال و رفتارها اینجا متصور است. تطبیقش در بحث ما همان رعایت اکرام و حرمت دیگران است. طرف سلبی هم همین‌طور و اکره لغیرک ما تکره لنفسک مصادیق متعددی در قواعد متعدد دارد. بسیاری از ضوابط اخلاقی در کتاب العشره و ابواب دیگر روایی آمده و در کتب اخلاق بحث شده در دایره ارتباط با دیگران به شکلی مشمول این قاعده می‌شود. دیگران را آزارنده سب نکن تحقیر نکن سب نکن این اموری که در ارتباط با دیگران نهی شده همه در همین جمله می‌گنجد. آن‌طرف هم می‌گوید احترام بگذار اطعام بده اسکان کن تنفیس کربت بکن همه می‌تواند در جمله اول باشد. این‌یک مطلب که قاعده هم سابقه تاریخی دارد گرچه نامش جدید است. این نکته اول

# نکته دوم: ام القواعد بودن این قاعده

نکته دوم این‌که این قاعده‌ای است که در ذیلش قواعد متعدد می‌گنجد هم در وجه ایجابی که احبب لغیرک ماتحب لنفسک و هم در وجه سلبی که اکره لغیرک ما تکره لنفسک. حال به بعضی ادله بپردازیم. برای این قاعده به آیاتی هم تمسک شده که من کار دقیقی انجام ندادم. این تعابیر به این شکل درآیات نیست ولی مضامینی درآیات ممکن است باشد که با این قاعده ارتباط داشته باشد. به این شکل نیست ولی مضامین به شکل دلالات التزامیه ممکن است باشد. اینکه اطلاق داشته باشد بعید است ولی ممکن است باشد. البته بعضی آیات مثل **﴿هَلْ جَزاءُ الْإِحْسانِ إِلَّا الْإِحْسان﴾**‏[[1]](#footnote-1) گفته شده مرتبط با این قاعده است اما جواب داده شده است که ربطی ندارد.

# روایات:

آنچه مهم است و روشن‌تر به این قاعده مربوط است روایاتی است که برخی از آنها را مرور می‌کنیم. این روایات هم در کتب خاصه واردشده و هم درک تب عامه. در کتب روایات ما در کتاب الحج ابواب احکام العشره باب 122 در وسائل جامعه مدرسین ج11 ابواب احکام العشره باب 122 است. ابواب احکام العشره برخی ابوابش به مسائل عامه روابط اجتماعی پرداخته و بعد به احکام خاصی پرداخته. باب 122 باب وجوب ادات حق المومن و جمله من حقوقه. روایاتی که به شکلی هم اصل حق مؤمن را مهم می‌دانند هم جامع بین حقوق است. قواعد کلیه یا نگاه مجموعی دارد و ردیف می‌کند چندین حق را. پس روایاتی که ناظر به‌قاعده طلایی اخلاق در وجه ایجابی و سلبی در این باب است.

## روایت اول:

«وَ عَنْهُمْ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانٍ عَنْ عِيسَى بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي حَدِيثٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص‏ سِتُ‏ خِصَالٍ‏ مَنْ‏ كُنَ‏ فِيهِ كَانَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عَنْ يَمِينِ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ ابْنُ أَبِي يَعْفُورٍ وَ مَا هُنَّ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ يُحِبُّ الْمَرْءُ الْمُسْلِمُ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِأَعَزِّ أَهْلِهِ وَ يَكْرَهُ الْمَرْءُ الْمُسْلِمُ لِأَخِيهِ مَا يَكْرَهُ لِأَعَزِّ أَهْلِهِ وَ يُنَاصِحُهُ الْوَلَايَةَ إِلَى أَنْ قَالَ إِذَا كَانَ مِنْهُ بِتِلْكَ الْمَنْزِلَةِ بَثَّهُ هَمَّهُ فَفَرِحَ لِفَرَحِهِ إِنْ هُوَ فَرِحَ وَ حَزِنَ لِحُزْنِهِ إِنْ هُوَ حَزِنَ وَ إِنْ كَانَ عِنْدَهُ مَا يُفَرِّجُ عَنْهُ فَرَّجَ عَنْهُ وَ إِلَّا دَعَا لَهُ إِلَى أَنْ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص- إِنَّ لِلَّهِ خَلْقاً عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وُجُوهُهُمْ أَبْيَضُ مِنَ الثَّلْجِ وَ أَضْوَأُ مِنَ الشَّمْسِ الضَّاحِيَةِ يَسْأَلُ السَّائِلُ مَا هَؤُلَاءِ فَيُقَالُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ تَحَابُّوا فِي جَلَالِ اللَّهِ».[[2]](#footnote-2)

حدیث ظاهراً ازنظر سندی درست باشد. از کافی نقل شده است. اولین حق همین قاعده است. یحب المرء المسلم لاخیه ما یحب لاعز اهله. کمی اخص است. اصل قاعده می‌گوید دوست بدار برای دیگران آنچه دوست داری با دیگران رفتار شود. این تو تبدیل به اعز اهل شده است. با دیگران طوری رفتار کن که دوست داری با اعز اهلت برخورد شود. آن طور که می‌پسندی با نزدیک‌ترین اهلت رفتار شود همان‌طور با دیگران رفتار کن. این وجهی است که در اینجا آمده. در بحث‌های اخلاقی خیلی این اشاره نشده ولی در روایات آمده است. طبعاً با الغاء خصوصیات و مناسبات حکم و موضوع یعنی خودت. اعز اهل چون جای خود انسان است یعنی خود.

روایت دیگر روایت هفتم باب است که سندش مثل قبلی نیست. در کافی است اما در مجالس طوسی و خصال آمده و به نظرم هیچ‌کدام از سندها تام نباشد.

## روایت دوم:

«وَ بِالْإِسْنَادِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ الْهَجَرِيِّ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ مَا حَقُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ قَالَ لَهُ سَبْعُ حُقُوقٍ وَاجِبَاتٍ مَا مِنْهُنَّ حَقٌّ إِلَّا وَ هُوَ عَلَيْهِ وَاجِبٌ إِنْ ضَيَّعَ مِنْهَا شَيْئاً خَرَجَ مِنْ وَلَايَةِ اللَّهِ وَ طَاعَتِهِ وَ لَمْ يَكُنْ لِلَّهِ فِيهِ نَصِيبٌ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ مَا هِيَ قَالَ يَا مُعَلَّى إِنِّي عَلَيْكَ شَفِيقٌ أَخَافُ أَنْ تُضَيِّعَ وَ لَا تَحْفَظَ وَ تَعْلَمَ وَ لَا تَعْمَلَ قُلْتُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ قَالَ أَيْسَرُ حَقٍّ مِنْهَا أَنْ تُحِبَّ لَهُ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ تَكْرَهَ لَهُ مَا تَكْرَهُ لِنَفْسِكَ وَ الْحَقُّ الثَّانِي أَنْ تَجْتَنِبَ سَخَطَهُ وَ تَتَّبِعَ مَرْضَاتَهُ وَ تُطِيعَ أَمْرَهُ وَ الْحَقُّ الثَّالِثُ أَنْ تُعِينَهُ بِنَفْسِكَ وَ مَالِكَ وَ لِسَانِكَ وَ يَدِكَ وَ رِجْلِكَ وَ الْحَقُّ الرَّابِعُ أَنْ تَكُونَ عَيْنَهُ وَ دَلِيلَهُ وَ مِرْآتَهُ وَ الْحَقُّ الْخَامِسُ أَنْ لَا تَشْبَعَ وَ يَجُوعُ وَ لَا تَرْوَى وَ يَظْمَأُ وَ لَا تَلْبَسَ وَ يَعْرَى وَ الْحَقُّ السَّادِسُ أَنْ يَكُونَ لَكَ خَادِمٌ وَ لَيْسَ لِأَخِيكَ خَادِمٌ فَوَاجِبٌ أَنْ تَبْعَثَ خَادِمَكَ فَتَغْسِلَ ثِيَابَهُ وَ تَصْنَعَ طَعَامَهُ وَ تَمْهَدَ فِرَاشَهُ وَ الْحَقُّ السَّابِعُ أَنْ تُبِرَّ قَسَمَهُ وَ تُجِيبَ دَعْوَتَهُ وَ تَعُودَ مَرِيضَهُ وَ تَشْهَدَ جَنَازَتَهُ وَ إِذَا عَلِمْتَ أَنَّ لَهُ حَاجَةً تُبَادِرُهُ إِلَى قَضَائِهَا وَ لَا تُلْجِئُهُ إِلَى أَنْ يَسْأَلَكَهَا وَ لَكِنْ تُبَادِرُهُ مُبَادَرَةً فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ وَصَلْتَ وَلَايَتَكَ بِوَلَايَتِهِ ولَايَتَهُ بِوَلَايَتِكَ».[[3]](#footnote-3)

«وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ فِي الْخِصَالِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ بَعْضِ‏ أَصْحَابِنَا عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ‏ نَحْوَهُ‏ رَوَاهُ فِي كِتَابِ الْإِخْوَانِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع‏ مِثْلَهُ‏ وَ رَوَاهُ الطُّوسِيُّ فِي مَجَالِسِهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الصَّلْتِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ عُقْدَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَيْضِ عَنْ مُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ‏ نَحْوَهُ‏».[[4]](#footnote-4)

اینجا تعبیر به واجب شده ولی قطعاً واجب نمی‌خواهد.

سؤال: تعبیر یخرج من ولایه الله را می‌شود حمل بر استحباب کرد؟

جواب: راحت نیست ولی می‌شود. قرائنی دارد که وجوب را نمی‌گوید. یکی اینکه امام می‌گوید چون سخت است نمی‌گویم. اگر واجب بود باید می‌گفت. قرائنی وجود دارد که نمی‌گذارد حمل بر وجوب شود اما استحبابش این درجه از تأکید است که امام می‌گوید نمی‌گویم.

سؤال: مثل درجات ایمان ولایت خدا هم درجاتی دارد که همه واجب نیست.

جواب: بله. قرائنی است که وجوب نیست وقتی ثابت شد خروج از ولایت الله همین‌طور تفسیر می‌شود.

سندها هرکدام گیر دارد اما درمجموع نقل‌های متعدد دارد. بعضی نقل‌ها مثل اختصاص شیخ مفید ذیل این روایت در مستدرک آمده است.

## روایت سوم:

روایت هشتم باب

«وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: حَقُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ أَنْ لَا يَشْبَعَ وَ يَجُوعُ أَخُوهُ وَ لَا يَرْوَى وَ يَعْطَشُ أَخُوهُ وَ لَا يَكْتَسِيَ وَ يَعْرَى أَخُوهُ فَمَا أَعْظَمَ حَقَّ الْمُسْلِمِ عَلَى أَخِيهِ الْمُسْلِمِ وَ قَالَ أَحِبَّ لِأَخِيكَ الْمُسْلِمِ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ إِنِ احْتَجْتَ فَسَلْهُ وَ إِنْ سَأَلَكَ فَأَعْطِهِ لَا تَمَلَّهُ خَيْراً وَ لَا يَمَلَّهُ لَكَ كُنْ لَهُ ظَهْراً فَإِنَّهُ لَكَ ظَهْرٌ إِذَا غَابَ فَاحْفَظْهُ فِي غَيْبَتِهِ وَ إِذَا شَهِدَ فَزُرْهُ وَ أَجِلَّهُ وَ أَكْرِمْهُ فَإِنَّهُ مِنْكَ وَ أَنْتَ مِنْهُ وَ إِنْ كَانَ عَلَيْكَ عَاتِباً فَلَا تُفَارِقْهُ حَتَّى تَسُلَ‏ سَخِيمَتَهُ‏ وَ إِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ فَاحْمَدِ اللَّهَ وَ إِنِ ابْتُلِيَ فَاعْضُدْهُ وَ إِنْ تُمُحِّلَ لَهُ فَأَعِنْهُ وَ إِذَا قَالَ الرَّجُلُ لِأَخِيهِ أُفٍّ انْقَطَعَ مَا بَيْنَهُمَا مِنَ الْوَلَايَةِ وَ إِذَا قَالَ لَهُ‏ أَنْتَ عَدُوِّي كَفَرَ أَحَدُهُمَا فَإِذَا اتَّهَمَه»[[5]](#footnote-5)‏

## روایت چهارم:

روایت یازدهم باب هم روایت مرفوعه‌ای است که همین آمده. از معلی ابن خنیس است ممکن است همان روایت باشد ممکن است جدا باشد. فکر می‌کنم دریکی دو جا دیگر در همین ابواب بود. نوزدهم هم همین است.

«وَ فِي الْمَجَالِسِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَذَانِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْعِيصِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ ع أَنَّهُ قَالَ: أَحِبَّ أَخَاكَ الْمُسْلِمَ وَ أَحِبَّ لَهُ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ اكْرَهْ لَهُ مَا تَكْرَهُ لِنَفْسِكَ إِذَا احْتَجْتَ فَسَلْهُ وَ إِذَا سَأَلَكَ فَأَعْطِهِ وَ لَا تَدَّخِرْ عَنْهُ خَيْراً فَإِنَّهُ لَا يَدَّخِرُ عَنْكَ كُنْ لَهُ ظَهْراً فَإِنَّهُ لَكَ ظَهْرٌ إِنْ غَابَ فَاحْفَظْهُ فِي غَيْبَتِهِ وَ إِنْ شَهِدَ فَزُرْهُ وَ أَجِلَّهُ وَ أَكْرِمْهُ فَإِنَّهُ مِنْكَ وَ أَنْتَ مِنْهُ وَ إِنْ كَانَ عَلَيْكَ عَاتِباً فَلَا تُفَارِقْهُ حَتَّى تَسُلَّ سَخِيمَتَهُ وَ مَا فِي نَفْسِهِ فَإِذَا أَصَابَهُ خَيْرٌ فَاحْمَدِ اللَّهَ وَ إِنِ ابْتُلِيَ فَاعْضُدْهُ وَ تَمَحَّلْ لَهُ».[[6]](#footnote-6)

روایت بیست و یکم همین مضمون را دارد. روایت 23 همین مسئله را دارد. و 24 همین‌طور. این‌ها مجموعه هفت هشت روایت است که اینجا آمده است. در ذیل اینجا هم که روایات مستدرک را آورده روایاتی است که حاجی نوری در مستدرک آ»ده که در متن مستدرک نیست. روایات مستدرک مثلاً روایت سوم و یازدهم که معلی ابن خنیس است که وحدت روایت احتمالاً است. روایت 12 همین‌طور و دو سه روایت دیگر. مجموعاً حدود 10 روایت آمده. در ابواب دیگر ممکن است پیدا کنید.

ازجمله در وصیت به امام حسن در نهج‌البلاغه به طول‌وتفصیل آمده است. در نامه 31 نهج‌البلاغه است. طبق بعضی نقل‌ها به محمد ابن حنفیه است.

فرق این روایت با بقیه این است که کمی ریشه مسئله را موردتوجه قرار می‌دهد. می‌گوید برای تنظیم روابط خودت با دیگران ملاکی قرار می‌دهیم. خود را ملاک رفتار با دیگران قرار بده.

مثال‌هایی هم برایش زده است. چند ویژگی دارد

غیر دارد و مسلمان و مؤمن ندارد.

اول از یک بیان کلی‌تر و ریشه‌ای‌تر شروع کرده است که گویی فلسفه کار است که گفته «اجْعَلْ‏ نَفْسَكَ‏ مِيزَاناً فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ غَيْرِكَ»

تفصیل داده و مصادیقی برای این قاعده ذکر کرده است.

آنچه می‌گفتم که تعبیری عکس مسئله وجود دارد که می‌گوید استقبح لنفسک ما تستقبح لغیرک. آنچه از دیگران بد می‌دانی برای خودت هم بد بدان. این بالقوه می‌تواند متفاوت باشد. به یک تعبیر این همان قاعده است آنچه از دیگری روا نمی‌داری برای خودت هم روا ندار. دیگری فحش بده بد است شما هم فحش نده. اما ممکن است شمول بیشتری داشته باشد.

## روایت پنجم:

«يَا بُنَيَّ اجْعَلْ‏ نَفْسَكَ‏ مِيزَاناً فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ غَيْرِكَ فَأَحْبِبْ لِغَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ اكْرَهْ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا وَ لَا تَظْلِمْ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ وَ أَحْسِنْ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسَنَ إِلَيْكَ وَ اسْتَقْبِحْ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَقْبِحُهُ مِنْ غَيْرِكَ وَ ارْضَ مِنَ النَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُ لَهُمْ مِنْ نَفْسِكَ وَ لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ وَ إِنْ قَلَّ مَا تَعْلَمُ وَ لَا تَقُلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ يُقَالَ لَك»[[7]](#footnote-7)‏

سؤال: جالب است که حر عاملی این روایت را نیاورده است.

جواب: بله. درحالی‌که ابلغ است.

سؤال: این تفاوتی که دارد شاید فراتر از اخلاق است. خودخواه نبودن و تک‌خوری نکردن است.

جواب: تک‌خوری نکردن ازاینجا استفاده نمی‌شد.

سؤال: فقط رفتار نیست اعمال جوانحی

جواب: احبب حب عملی است بعید است قلبی باشد.

سؤال: احبب رفتار هم می‌تواند باشد. متعلق رفتار هم باشد.

جواب: باید دقتی کرد. مصداقش همان رفتار است ولی ملازم با متعلق است. مثلاً کتاب را دوست داری برای خودت برای دیگری هم بخر.

این مجموعه‌ای از روایات است که اینجا آمده است. بحث دامنه‌دار است نمی‌پردازیم در جای دیگری به‌طور مستقل آیات و روایات را خواهیم پرداخت. شاید در دوره‌های اخیر کتاب هم نوشته‌شده باشد آقای اسلامی فکر کنم نوشته و حوزه و دانشگاه هم چاپ کرده. نخواندم ببینم چقدر پرداخته‌اند.بنا نیست الآن همه زوایا را بگویم اما دو سه نکته را می‌گویم.

سؤال: الآن این قاعده فقهی است اخلاقی است...

جواب: ما میگوییم اخلاقش هم فقه است. قاعده فقهی می‌شود.

روایت دیگر هم نوشته‌ام که ذکر می‌کنم:

## روایت ششم:

«أَحْبِبْ‏ لِعَامَّةِ رَعِيَّتِكَ‏ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِك»‏[[8]](#footnote-8)

از تحف العقول است. از امالی هم ذکرشده است.

سؤال: شیخ حر در ابواب جهاد نفس هم بابی دارد. باب 35 جهاد النفس یجب علی المومن ان یحب لمومنین ما یحب لنفسه و یکره له ما یکره له.

جواب: بله می‌خوانیم چند روایت از آن هم.

## روایت هفتم:

باب 35 یکی دو روایت نقل شده است

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَحْيَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الْبِلَادِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ أَبِي الْبِلَادِ رَفَعَهُ قَالَ: جَاءَ أَعْرَابِيٌّ إِلَى النَّبِيِّ ص فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ- عَلِّمْنِي عَمَلًا أَدْخُلُ بِهِ الْجَنَّةَ فَقَالَ مَا أَحْبَبْتَ‏ أَنْ‏ يَأْتِيَهُ‏ النَّاسُ‏ إِلَيْكَ فَأْتِهِ إِلَيْهِمْ وَ مَا كَرِهْتَ أَنْ يَأْتِيَهُ النَّاسُ إِلَيْكَ فَلَا تَأْتِهِ إِلَيْهِمْ».[[9]](#footnote-9)

مهم است که می‌گوید «عَمَلًا أَدْخُلُ بِهِ الْجَنَّةَ»

## روایت هشتم:

روایت بعدی این است:

«وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ يُوسُفَ بْنِ عِمْرَانَ بْنِ مِيثَمٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: أَوْحَى اللَّهُ إِلَى آدَمَ ع أَنِّي سَأَجْمَعُ لَكَ الْكَلَامَ فِي أَرْبَعِ كَلِمَاتٍ إِلَى أَنْ قَالَ وَ أَمَّا الَّتِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَ النَّاسِ فَتَرْضَى لِلنَّاسِ مَا تَرْضَى لِنَفْسِكَ وَ تَكْرَهُ لَهُمْ مَا تَكْرَهُ لِنَفْسِكَ. أَقُولُ: وَ تَقَدَّمَ مَا يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ».[[10]](#footnote-10)‏

این باب بازکرده و دو روایت ضعیف هم ذکر کرده اما جای دیگر باب دیگری ذکر کرده. بسیاری از مواقع خود صاحب جواهر می‌گوید «تَقَدَّمَ مَا يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ». تحقیقاتی که الآن انجام شده کار را تصحیح کرده. در ذیل ارجاع به کتاب العشره و برخی ابواب دیگر داده. ارجاع همه را جمع می‌کند. مجموعاً شاید 20 یا 30 روایت شود که به این مسئله اشاره دارد.

1. . سوره الرحمن، آیه 60. [↑](#footnote-ref-1)
2. . [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج12، ص204، أبواب أبواب احكام العشرة في السفر والحضر، باب122، ح3، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/12/204/یدی) [↑](#footnote-ref-2)
3. . [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج12، ص205، أبواب أبواب احكام العشرة في السفر والحضر، باب122، ح7، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/12/205/جنازته) [↑](#footnote-ref-3)
4. . وسائل الشيعة، ج‏12، ص: 206. [↑](#footnote-ref-4)
5. . [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج12، ص206، أبواب أبواب احكام العشرة في السفر والحضر، باب122، ح8، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/12/206/فاعضده) [↑](#footnote-ref-5)
6. . [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج12، ص210، أبواب أبواب احكام العشرة في السفر والحضر، باب122، ح19، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/12/210/فاحفظه) [↑](#footnote-ref-6)
7. . [نهج البلاغه، صبحي صالح، ج1، ص397، نامه 31.](http://lib.eshia.ir/12092/1/397/مِیزَاناً) [↑](#footnote-ref-7)
8. . [تحف العقول، ابن شعبة الحراني، ج1، ص180.](http://lib.eshia.ir/15139/1/180/لعامة) [↑](#footnote-ref-8)
9. [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج15، ص287، أبواب أبواب جهاد النفس وما يناسبه، باب35، ح1، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/15/287/عَلِّمْنِي) [↑](#footnote-ref-9)
10. . [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج15، ص287، أبواب أبواب جهاد النفس وما يناسبه، باب35، ح2، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/15/287/كلمات) [↑](#footnote-ref-10)